

نقش توحید در تهذیب اخلاق

حجة الاسلام و المسلمین اصغر هادی^۱

چکیده

شیوه‌های دست‌یابی به تهذیب اخلاق - تحلی به فضایل و تخلی از رذایل - منحصر به بیان فواید و زیان‌های دنیوی و پاداش‌ها و کیفرهای اخروی فضایل و رذایل نیست.

این مقاله به بیان شیوه‌ی دیگری در تهذیب اخلاق می‌پردازد که از شیوه‌های پیش گفته متفاوت است و آن مسلک «توحید» است. در این شیوه، نقش توحید در تهذیب اخلاق تبیین می‌شود.

تبیین‌هایی که مقاله‌ی پیش رو از «نقش توحید در تهذیب اخلاق» ارایه می‌کند سه تبیین است:

الف: غلبه‌ی توحید؛ پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

ب: توحید خالص کامل؛ رتال جامع علوم انسانی

ج: توحید جامع اسماء و صفات؛

در این مقاله به مزایا و امتیازات این شیوه نسبت به شیوه‌های دیگر و نقش بی بدیل آن در تهذیب اخلاق اشاره و بر ایجاد زمینه‌ی جایگزینی

آن در جامعه‌ی توحیدی یا دست کم بیان آن در کنار دیگر شیوه‌ها تأکید شده است.

واژه‌های کلیدی:

توحید، تهذیب اخلاق، اخلاق توحیدی، غلبه‌ی توحید، فضایل اخلاقی و رذایل اخلاقی.

مقدمه

علاّمه طباطبایی «قدس سره» در بحث اخلاقی خود در تفسیر المیزان می‌گوید: «راه‌های تهذیب اخلاق و دستیابی به اخلاق فاضله» یکی از دو شیوه (مسلك) است:

شیوه (مسلك) نخست: تهذیب اخلاق به منظور دست‌یابی به اهداف دنیوی و صفاتی که نزد مردم پسندیده است و موجب جاهت و شهرت و مدح و ثنای مردم می‌شود؛ مثلاً عفت و قناعت و ناامیدی از آنچه در دست مردم است، موجب عزّت و بزرگی در چشم مردم و آبرومندی نزد آنان می‌شود، و شهوت‌رانی موجب نیاز و همچنین طمع موجب خواری نفس می‌گردد.

شیوه (مسلك) دوم: تهذیب اخلاق به منظور دستیابی به پاداش‌های اخروی و دوری از کیفرهای اخروی؛ یعنی هدف از تهذیب اخلاق تنها رسیدن به آن چه نزد مردم پسندیده و موجب مدح و ثنای آنان می‌گردد، نیست، بلکه خیر اخروی، یعنی همان سعادت و کمال واقعی است نیز غایت تهذیب اخلاق است.

در کلام خدای تعالی از شیوه‌ی دوم یاد شده است، مانند ﴿إِنَّمَا يُؤَفِّي
الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾^۱ و نیز مانند ﴿إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ
أَلِيمٌ﴾^۲.

در این دو آیه، با بیان پاداش و کیفر دو فضیلت و رذیلت اخلاقی،
انسان به تحلیه‌ی فضیلت صبر و تخلیه‌ی رذیلت ظلم تشویق شده است.
این شیوه، شیوه‌ی انبیاء علیهم‌السلام است.

شیوه‌ی نخست نیز گاهی در قرآن کریم یافت می‌شود که در حقیقت
به شیوه‌ی دوم باز می‌گردد.^۳

هدف و غایت این دو مسلک، فضیلت انسانی از حیث عمل است و از
این جهت با یکدیگر اشتراک دارند.^۴

آیا شیوه‌ی سومی نیز در تهذیب اخلاق وجود دارد؟

می‌توان مسلک سوم را بر اساس توحید خداوند متعال آرایه داد که ما
آن را به طور کلی «مسلک توحید» می‌نامیم. صاحب‌المیزان، مسلک
سوم را بر اساس تفسیر خود،^۵ «توحید خالص کامل» نامیده است.^۶
این مقاله در پی پاسخ به دو پرسش است:

۱. چه تبیین‌هایی از «مسلک توحید» آرایه شده است یا می‌توان آرایه داد؟

۱- زمر/۱۰، ترجمه: «جز این نیست که پاداش صابران به حد کامل و بدون حساب داده خواهد شد».

۲- ابراهیم/۲۲، ترجمه: «همانا برای ستمکاران عذاب دردناکی است».

۳- ر.ک: المیزان، صص ۳۵۴ و ۳۵۵ و ۳۷۳.

۴- همان، ص ۳۷۳.

۵- همان، صص ۳۵۸-۳۶۰ و صص ۳۷۳-۳۷۵.

۶- همان، ص ۳۶۰.

۲. نقش توحید در تهذیب اخلاق - براساس تبیین‌های گوناگون از مسلک توحید - چیست؟

تبیین‌های گوناگون از مسلک توحید در تهذیب اخلاق

تبیین‌هایی که نگارنده به آن دست یافته، سه تبیین است که پس از بیان هر یک به بررسی نقش آن در تهذیب اخلاق می‌پردازیم:

الف: غلبه‌ی توحید

معنای غلبه‌ی توحید این است که بنده، همه‌ی چیزها را از خدا ببیند و بداند آنچه واقع می‌شود به قضای خداوند و قدر اوست و همه چیز را مسخر او بداند.

امام محمد غزالی در کیمیای سعادت در علاج خشم نوشته است:

بدان که اگر چه بیخ خشم هرگز از باطن کنده نیاید، و لکن روا باشد که کسی در بعضی احوال یا در بیشتر احوال، توحید بر وی غالب شود و هر چه بیند از حق تعالی بیند. پس خشم بدین توحید پوشیده شود و از وی هیچ چیز پیدا نیاید.

چنان که اگر سنگی بر کسی زنند، به هیچ حال، بر سنگ خشم نگیرد، اگر چه بیخ خشم در باطن وی بر جای خویش است؛ که آن جنایت از سنگ نبیند، از آن کس بیند که سنگ انداخت.

و اگر سلطانی توقیع کند که کسی را بکشند، بر قلم خشمگین نشود که توقیع به وی کرد، زیرا داند که قلم مسخر است و حرکت از وی نیست، اگر چه از وی است.

همچنین کسی که توحید بر وی غالب بود، به ضرورت بشناسند که خلق مضطربند در آن که بر ایشان می‌رود؛ چه، حرکت اگر چه در بند قدرت است، لکن قدرت در بند

ارادت است و ارادت به اختیار آدمی نیست،^۱ ولکن داعیه‌ای بر وی مسلط کرده‌اند، اگر خواهی و اگر نه؛ چون داعیه فرستادند و قدرت دادند، فعل به ضرورت حاصل آید. پس مثل وی همچون سنگ است که در وی اندازند، و از سنگ درد و رنج حاصل آید، اما با وی خشم نبود. پس اگر قوت این کس از گوسفندی بود و گوسفند بمیرد، رنجور شود. ولکن خشمگین نشود، و چون کسی آن را بکشد باید که همچنین باشد؛ اگر نور توحید غالب بود.

ولکن غلبه‌ی توحید تا بدین غایت بر دوام نبود، بلکه چون برقی بود و طبع بشریت در التفات با اسباب که در میان است پدیدار آید. و بسیار کس در بعضی احوال چنین بوده‌اند. و این نه آن باشد که بیخ خشم کنده آمده بود، لکن چون از کسی نمی‌بیند، رنج خشم پیدا نیاید؛ همچون سنگی که بر وی آید. بلکه باشد که اگر چه غلبت توحید نبود، لیکن دل وی خود به کاری مهم‌تر مشغول بود که خشم بدان پوشیده باشد و پدید نیاید.^۲

و در علاج حسد نیز آورده است: *موم انسانی و مطالعات فرهنگی*

اما از حسد به کلی کسی خلاص یابد که توحید بر وی غالب باشد و وی را دوست و دشمن نبود و همه را به چشم بندگی حق سبحانه و تعالی ببیند، و این حالتی نادر باشد، چون برق که در آید و بشود، و غالب آن بود که ثبات نکند.^۳

۱- درباره‌ی دیدگاه غزالی در موضوع اختیار انسان، ر.ک: مبارک، زکی، الاخلاق عند الغزالی، صص ۱۳۶-۱۳۹.

۲- غزالی، محمد، کیمیای سعادت، صص ۵۴۳ و ۵۴۴.

۳- همان، ص ۵۵۹.

و در علاج عجب گفته است: پس هر که حقیقت توحید بشناخت هرگز وی را عجب نبود...^۱

همچنین وی در احیاء علوم الدین، در کتاب «آفت خشم و کینه و حسد»، مانند آن چه را در علاج خشم در کیمیای سعادت ذکر شد، آورده است.^۲
ملا محمد مهدی نراقی نیز در جامع السعادت در علاج خشم گفته است:

(السابع) من الامور التي يتوقف علاج الغضب عليها ان يعلم ان ما يقع انما هو بقضاء الله و قدره، و ان الاشياء كلها مسخرة في قبضة قدرته، و ان كل ما في الوجود من الله، و ان الامر كله لله، و ان الله لا يقدر له ما فيه الخيرة و ربما كان صلاحه في جوعه او مرضه او فقره او جرحه او قتله او غير ذلك، فاذا علم بذلك غلب عليه التوحيد، و لا يغضب على احد، و لا يفتاظ عما يرد عليه، اذ يرى - حينئذ - ان كل شيء في قبضة قدرته اسير، كالقلم في يد الكاتب. فكما ان من وقع عليه ملك بضرب عنقه لا يغضب على القلم، فكذلك من عرف الله و علم ان هذا النظام الجملي صادر منه على وفق الحكمة و المصلحة، ولو تغيرت ذرة منه عما هي عليه خرجت عن الاصلحية، لا يغضب على احد، الا ان غلبة التوحيد على هذا الوجه كالكبريت الاحمر و توفيق الوصول اليه من الله الاكبر، و لو حصل لبعض المتجردين عن جلباب البدن يكون كالبرق الخاطف و يرجع القلب الى الالتفات الى الوسائط رجوعاً

۱- همان، ص ۶۷۱.

۲- غزالی، ابوحامد محمد، احیاء علوم الدین، ترجمه ی: خوارزمی، مویید الدین محمد، ج ۳، صص ۳۵۲ و ۳۵۳.

طبیعیاً، ولو تصور دوام ذلك لاحد لتصور لفرق الانبياء مع ان التفاتهم في الجملة الى الوسائط مما لا يمكن انكاره.^۱

(هفتم) [از جمله اموری که درمان خشم بر آن نهاده شده] این که بدانند آن چه واقع می‌شود به قضای خداوند و تقدیر اوست، و این که اشیا همه‌اش در قبضه‌ی قدرت او مسخرند، و این که هر آن چه در [عالم] وجود است از خداست، و این که امر همه‌اش از آن خداست، و این که خداوند برای او مقدر نمی‌کند آنچه که اختیار اوست، و چه بسا صلاح او در گرسنگی‌اش باشد، یا بیماری‌اش، یا فقرش، یا مجروح شدنش، یا کشته شدنش، یا غیر اینها.

پس چون این را بدانست، توحید بر او غلبه کند، و بر کسی غضب نکند، و از آن چه بر وی وارد شود خشم نگیرد. چون در این هنگام ببیند همه چیز در قبضه‌ی قدرت خدا اسیر است، مانند قلم در دست نویسنده؛ چنان که کسی که پادشاه بر او حکم کند به این که گردن او را بزنند، بر قلم خشم نمی‌گیرد. پس چنین است کسی که خدا را شناخت و دانست که این نظام همگی از خداوند بر طبق حکمت و مصلحت صادر شده است، و اگر ذره‌ای از عالم از آن چه که هست تغییر کند، از نظام اصلح خارج شده است، بر کسی خشم نمی‌گیرد. جز آن که غلبه‌ی توحید با این توصیف مانند کبریت احمر است و توفیق رسیدن به آن از جانب خدای بزرگ است، و اگر [این حالت] برای برخی از آنان که از پوستین بدن خارج شده‌اند حاصل شود مانند برق درخشنده است [و دوام ندارد] و قلب

۱- نراقی، محمد مهدی، جامع السعادت، الجزء الاول، ص ۲۹۲.

به طور طبیعی به حالت توجّهی که به اسباب دارد، باز می‌گردد، و اگر دوام آن [غلبه‌ی توحید] برای کسی متصوّر بود برای گروهی از انبیاء متصوّر می‌شد، با این که توجّه انبیاء به طور کلی به اسباب قابل انکار نمی‌باشد.

ملاحظاتِ چند در تبیین نخست (غلبه‌ی توحید)

اول: این شیوه‌ی درمانی در علاج برخی از رذایل اخلاقی، عمومیت ندارد، تنها تعداد اندکی توفیق درک این حالت را دارند و می‌توانند آن را در درون خود بیابند.

دوم: درک شهودی «غلبه‌ی توحید» برای همان تعداد اندک نیز موقّتی است (حال است) و دوام ندارد و چون برق لامعی است که پس از اندک ظهوری، از بین می‌رود، و شخص شهودکننده به حالت طبیعی خود باز می‌گردد.

سوم: در این تبیین تنها به علاج رذیلت خشم، عجب و حسد اشاره شده است، درحالی که امکان حصول این حالت در درمان برخی از رذایل دیگر نیز وجود دارد.

چهارم: کارایی این شیوه تنها در درمان برخی از رذایل اخلاقی بیان شده، و به کارایی آن در کسب فضایل اخلاقی اشاره نشده است.

پنجم: در این شیوه، شهود موقّتی «غلبه‌ی توحید» مورد نظر است که به صورت حال (نه مقام) شهود می‌شود؛ به دلیل آن که آن را به برق درخشنده تشبیه کرده‌اند که دوامی ندارد، و در ویژگی آن آورده‌اند که تنها اوحدی از مردم توفیق دست یابی به آن را دارند. عبارت «لو حصل لبعض المتجرّدین عن جلباب البدن یكون كالبرق الخاطف و یرجع القلب الی الالتفات الی الوسائط رجوعاً طبعیاً»، از صاحب جامع

السعادات، مؤید همین معنی است. اگر رؤیت عقلی مورد نظر بود به آنان که از پوستین بدن خارج شده اند اختصاص نداشت.

نقش غلبه‌ی توحید در تهذیب اخلاق

براساس ملاحظات پیش گفته، آشکار شد که نقش توحید در تهذیب اخلاق براساس تبیین اوّل - غلبه‌ی توحید - از جهت افراد اندک و از جهت ردایل اخلاقی محدود است؛ هر چند گسترش آن در دیگر ردایل متصور است. افزون بر آن، در کسب فضایل اخلاقی نقشی برای آن ذکر نشده است و حالت غلبه‌ی توحید در آن دوامی ندارد.

ب: توحید خالص کامل

دومین تبیین از مسلک توحید در تهذیب اخلاق، تبیین علامه طباطبایی، صاحب تفسیر شریف المیزان است.

از آن جا که مبنای علامه طباطبایی رحمته‌الله نقش مهمی در بحث دارد؛ ترجمه‌ی گفته‌ی ایشان را - با اندکی تلخیص - یادآور می‌شویم:

صاحب المیزان پس از بیان دو مسلک (که در مقدمه به اختصار آن را بیان کردیم) می‌فرماید:

این جا مسلک سوم است ویژه‌ی قرآن کریم که در آنچه از کتب آسمانی برای ما نقل شده است، و در آموزه‌های انبیای گذشته^ع که سلام خدا بر همه‌ی آنان باد^ع و در معارف نقل شده از حکمای الهی یافت نمی‌شود. در این (مسلک)، تربیت صفاتی و علمی انسان است با به کارگیری علوم و معارفی که با آن، رذیلت‌های اخلاقی باقی نمی‌ماند، و به عبارت دیگر، از بین بردن صفات رذیله به وسیله‌ی ریشه کن کردن آنهاست، نه دفع کردن آنها.

توضیح مطلب این که، هر کاری که هدف آن غیر خدای - عزوجل - باشد، غایت مطلوب از آن کار، یا عزتی است که در آن مطلوب است و مورد طمع واقع می‌شود، یا نیرویی است که از آن ترسیده می‌شود و از آن پروا می‌شود، لکن خداوند می‌گوید: «همه‌ی عزت از آن خداست»^۱ و می‌گوید: «همه‌ی نیروها از آن اوست»^۲ و دست‌یابی به این علم حق، موضوعی برای ریا، شهرت طلبی، ترس از غیر خدا، امید به غیر او و اعتماد به غیر او باقی نمی‌گذارد.

چون این دو مطلب [که همه‌ی عزت و قدرت از آن خداست] برای انسان معلوم شد، هر صفت و کار مذمومی را از انسان می‌شوید، و نفس انسان را به زیوری که مقابل صفات مذموم است - و عبارت است از صفات بزرگوارانه‌ی الهی، هم چون تقوآمداری خدایی و عزت مندی خدایی و غیر این دو، مثل مناعت و بزرگی و بی‌نیازی و هیبت و شکوه الهی وربانی - می‌آراید.

و نیز در کلام خدای تعالی مکرر آمده است: «ملک و سلطنت از آن خداست»، «برای اوست سلطنت آسمان‌ها و زمین» و «آن چه در آسمان‌ها و زمین است از آن اوست». حقیقت این ملک و سلطنت - چنان که ظاهر است - استقلالی جز برای خداوند و بی‌نیازی از او را - به هر صورتی که باشد - برای چیزی از موجودات باقی نمی‌گذارد.

پس چیزی نیست مگر آن که خداوند مالک ذات آن و مالک آن چه متعلق به ذات آن چیز است، می‌باشد، و ایمان به این ملک و سلطنت و

دست یابی به آن موجب می شود همه ی چیزها نزد انسان از جهت ذات و صفت و عمل از درجه ی استقلال سقوط کند.

بنابراین برای این انسان ممکن نیست غیر وجه خدای تعالی را بخواهد، و ممکن نیست برای چیزی خضوع کند یا از چیزی بترسد یا به آن امیدوار باشد یا لذت برد یا به چیزی مسرور شود و یا به چیزی اعتماد کند یا بر چیزی توکل نماید یا تسلیم چیزی شود یا به چیزی واگذار کند.

به طور خلاصه، نمی خواهد و طلب نمی کند چیزی جز وجه حق را که بعد از نابودی هر چیزی باقی است؛ و دوری نمی کند مگر از باطلی که غیر اوست؛ باطلی که برای آن ارزشی قائل نیست و به آن - در برابر حق که آفریننده اوست - اعتنایی نمی کند.

و هم چنین گفته ی خدای تعالی: «معبودی جز خداوند نیست، برای اوست نام های نیکو»،^۱ و گفته ی او: «این خدا پروردگار تان، معبودی جز او نیست، آفریننده ی هر چیزی است»،^۲ و گفته ی او: «آن که هر چیزی را نیکو آفرید»،^۳ و گفته ی او: «و صورت ها برای آن زنده ی پایدار ذلیلند»،^۴ و گفته ی او: «همه چیز بر او فرمانبردارند»،^۵ و گفته ی او: «پروردگارت چنین حکم کرده است که جز او را نپرستید»،^۶ و گفته ی او: «آیا کافی نیست پروردگار تو را که او بر هر چیزی گواه است؟»^۷

۱- طه/۸.

۲- انعام/۱۰۲.

۳- سجده/۷.

۴- طه/۱۱۱.

۵- بقره/۱۱۶.

۶- اسراء/۲۳.

۷- فصلت/۵۳.

و گفته‌ی او: «آگاه باشید به درستی که او به هر چیزی محیط است»^۱،
 و گفته‌ی او: «و همانا کارها به سوی پروردگارت منتهی می‌شود»^۲. و از
 این باب آیاتی که مادر آن هستیم، مانند گفته‌ی خدای تعالی:
 «وصابران را بشارت ده؛ آنان که چون مصیبتی به آنان رسد، گویند:
 همانا ما از خداییم و همانا به سوی او باز می‌گردیم»^۳، تا آخر آیات، پس
 پس این آیات و مانند آن، مشتمل بر معارف و ویژه‌ی الهی و دارای نتایج
 خاص حقیقی است که تربیت آن مانند نوع تربیتی که حکیم اخلاقی در
 فن خود آن را قصد می‌کند، نیست، و نیز مانند نوع تربیتی که انبیاء در
 همه‌ی شریعت‌های خود ایجاد کرده‌اند نمی‌باشد، زیرا مسلک اول بر
 عقاید عمومی اجتماعی در حسن و قبح نهاده شده است، و مسلک دوم
 بر عقاید عمومی دینی در تکالیف و پاداش‌های آن نهاده شده است، و
 این مسلک سوم - که ویژه‌ی اسلام است - بر توحید خالص کامل نهاده
 شده است.^۴

سپس صاحب‌المیزان در پایان می‌گوید:

«و به تحقیق، این مسلک، عده‌ی زیادی از بندگان صالح و
 علمای ربانی و دوستان مقرب خدا، از مردان و زنان را به
 جامعه‌ی انسانی هدیه کرده است، و همین برای شرافت دین
 کافی است.»

علاوه بر این، این مسلک چه بسا به حسب نتایج از دو
 مسلک دیگر [که در مقدمه به آن اشاره شد] متفاوت است،
 چون بنای مسلک سوم بر حب بندگی و گزینش جانب

۱- فصلت/۵۴

۲- نجم/۴۲

۳- بقره / ۱۵۵ و ۱۵۶.

۴- ر.ک: المیزان، ج ۱، صص ۳۵۸-۳۶۰.

پروردگار بر جانب عبد است، و معلوم است که حب و شیفستگی و انقیاد چه بسا انسان عاشق (محب) را به اموری راهنمایی می‌کند که عقل اجتماعی - که ملاک اخلاق است، و اجتماع که پایه ی تکالیف عمومی دینی است - آن را صحیح نمی‌شمارد، چون برای عقل احکامی است، و برای دوستی احکامی [دیگر].^۱

صاحب المیزان سپس بار دیگر در صفحات بعد به بحث باز می‌گردد و به بیان هر سه مسلک [که در مقدمه و در ضمن بحث به آن اشاره شد] از جهت غرض می‌پردازد و سیر حرکت انسان در مسلک سوم تا رسیدن به غایت قصوای آن را توضیح می‌دهد. خلاصه ی کلام ایشان چنین است:

مسلک سوم، غرض در آن طلب وجه الله است [اما در دو مسلک دیگر، غرض، فضیلت انسانی از حیث عمل است، لکن در مسلک اول فضیلت پسندیده ی نزد مردم و ثنا و مدح آنان را پی می‌گیرد، و در مسلک دوم (مسلک انبیاء) سعادت حقیقی را که عبارت از ایمان به خدا و آیاتش و خیر اخروی که کمال واقعی است (نه آن چه نزد مردم است) دنبال می‌کند].

بنده چون ایمانش شروع به زیادت و شدت می‌نماید، فکرش متوجه پروردگار و نام‌های زیبای او می‌شود و در این میان حبّ و دوستی نسبت به پروردگار در دل او رو به زیادت می‌کند و با پیروی از پیامبر که از آثار حبّ خداست، چنان این محبت اشتداد می‌یابد که فقط خدا

را دوست دارد و به سوی او منقطع می‌شود و برای او خاضع می‌شود و همه‌ی زیبایی‌ها را در او و از وی می‌بیند و دیگر به چیزی به نحو استقلال نگاه نمی‌کند.

و در مرحله‌ی عمل نیز چیزی را جز برای خدا نمی‌خواهد. و خواهش، قصد، امید، ترس، اختیار، ترک، ناامیدی، وحشت، رضا و سخط او همه برای خدا و در راه اوست؛ تا حال در پی کسب فضایل انسانی بود، اکنون تنها وجه پروردگارش را طلب می‌کند و همتی در فضیلت و رذیلت ندارد، و به ثنا و مدح مردم نمی‌اندیشد و به دنیا و آخرت و بهشت و دوزخ کاری ندارد و تنها هم او پروردگار اوست، و توشه‌ی او بندگی ذلیلانه و راهنمای او حبّ و دوستی اوست.

در این مسلک، موضوع فضیلت و رذیلت برجیده می‌شود و غایت و غرض آن، یعنی فضیلت انسانی، جای خود را به یک غرض می‌دهد و آن وجه خداست. در این مسلک، چه بسا ممکن است آن چه در مسلک‌های دیگر فضیلت است رذیلت شود و بالعکس.^۱

ملاحظات‌ی چند درباره‌ی تبیین دوم (توحید خالص کامل)

اول: این شیوه‌ی درمانی، در برطرف کردن همه‌ی رذایل اخلاقی و رسیدن به غایتی که در این تبیین ترسیم شده است، مؤثر است، اما عمومیت ندارد و همه‌ی مردم نمی‌توانند از آن بهره بگیرند و فقط خواص، امکان درک آن را دارند.

در عبارت پیش گفته از صاحب المیزان نقل شد که این مسلک عده‌ی زیادی از بندگان صالح و علمای ربانی و دوستان مقرب خدا از مردان و زنان را به جامعه‌ی انسانی اهدا کرده است.

با بیانی که در این تبیین گذشت، در این مسلک، هیچ موضوع رذیلت و حتی فضیلتی برای انسان باقی نمی‌ماند، یعنی فضیلت‌ها در قالب دیگری برای او معنی پیدا می‌کند. هدف تنها، وجه خداست و نحوه‌ی ادراک و همه‌ی رفتار و صفات خدایی می‌شود.

دوم: در این تبیین سخنی از درک شهودی موقتی نیست، ایمان و ازدیاد و اشتداد آن مطرح است. ایمان^۱ اعتقادی است همراه با باور قلبی و عمل صالح؛ هدایت و معرفتی که فعل خداست،^۲ هر چند مقدمات آن اختیاری است؛ حقیقتی قرآنی که درک سعادت واقعی و وجه الله بدان بستگی دارد.

سوم: درک توحیدی این تبیین چون برق لامعی نیست که لحظه‌ای پدیدار شود و از بین رود، زیرا ایمان حالت ثبات و دوام دارد، اگر چه قابل شدت و ضعف است. شخص مؤمن در حال گناه ممکن است زمانی متصّف به ایمان نباشد، اما این حالت عارضی و موقتی است و سپس با توبه و پشیمانی به حالت خویش باز می‌گردد. (مگر آن که - نعوذ بالله - انسان کلاً از ایمان منسلخ و به حالت کفر باز گردد).^۳

چهارم: سرانجام این اخلاق توحیدی، پاک شدن انسان از تمام رذایل^۴

۱- ناگفته نماند ایمان و باور قلبی نیز نوعی شهود و درک باطنی است که از درک عقلی و تجربی متفاوت است.

۲- کلینی، محمد، الکافی، ج ۱، صص ۱۶۲-۱۶۵.

۳- که در این صورت ایمان وی عاریه‌ای بوده است. ر.ک: الکافی، ج ۲، ص ۴۲۰.

۴- در ملاحظه‌ی اول توضیح داده شد که در غایة القصوای این روش برای فضیلت‌ها هم موضوعی باقی نمی‌ماند.

اخلاقی است و چون از رذایل پاک شد به اضرار آنها، که فضایل اخلاقی است، متصف می شود.

پنجم: از ویژگی های منحصر به فرد این شیوه، نابودی رذایل و ریشه کنی آنهاست، نه دفع آنها.

توضیح آن که: روش هایی که معمولاً اخلاق پژوهان مسلمان در درمان رذایل اخلاقی به کار می برند یا به جلب نفع و دفع ضرر دنیوی منجر می شود یا به جلب نفع و دفع ضرر اخروی. روان شناسان و مشاوران تربیتی نیز بیشتر از همین شیوه بهره می جویند.

در این شیوه، شخص متقاعد می شود به خاطر به دست آوردن نفع یا دفع ضرر دنیوی یا اخروی از اقدام در راستای صفت رذیله خود دوری کند. به عنوان مثال، به حسود گفته می شود: حسادت برای او ثمری جز زحمت و رنج ندارد، و حسود سیادت نمی کند،^۱ و همین حالت تو و زحمت تو پیروزی محسود است، یا حسد ایمان را می خورد، چنان که آتش هیزم را.^۲ یادآوری این نکات وی را قانع می سازد در راستای حسادت خود اقدام عملی نکند. البته رذیلت حسادت هنوز در ضمیر وی نهفته و باقی می ماند و او ناچار است برای از بین بردن آن و تبدیل آن به ضد حسد، یعنی خیرخواهی، مکرر به ضد آن اقدام نماید و درصدد خیرخواهی به محسود باشد تا شاید پس از زحمات بسیار، صفت خیرخواهی ملکه ای او گردد و از رذیلت حسادت پاک شود. برای ازاله هر رذیله دیگری نیز باید چنین راهی را بپیماید.

۱- «الحسود لایسود». غررالحکم [۱۰۱۷].

۲- «ان الحسد لیاکل الایمان کما تأکل النار الحطب». [الکافی، ج ۲، ص ۳۰۶].

اما در تبیین توحیدی، شخص مؤمن پس از نایل شدن به درک توحیدی خالص و کامل، می‌یابد که مقسم روزی‌ها و نعمت‌ها و توانایی‌ها خداوند است و او در فعل خود حکیم است و همه‌ی قدرت و عزت از آن اوست، در این صورت، اصلاً موضوعی برای حسادت وی باقی نمی‌ماند.

چنین شخصی، برای قرب به پروردگار و نیل به دوستی او و طلب وجه او - جل و علی - خیر خواهی محسود را نیز می‌نماید. با نیل به این درک توحیدی، بسیاری از صفات ردّیله‌ی دیگر نیز زایل می‌شود و نیازی به تحمّل ریاضت در ازالهی هر ردّیله نیست.

ناگفته نماند برخی از اخلاق پژوهان مسلمان و عارفان، به طور پراکنده و مصداقی، گاه به اسماء و صفات خداوند در درمان رذایل اخلاقی اشاره کرده اند.^۱ نظیر آن چه در تبیین «غلبه‌ی توحید» آوردیم.

ششم: در این تبیین (توحید خالص کامل)، اصل در ریشه کنی رذایل اخلاقی است، و سپس انسان به اضداد آن - فضایل اخلاقی - متصّف می‌شود.

آیا می‌توان اصل را به اتصاف به فضیلت‌های اخلاقی داد؟ به پاسخ این پرسش در تبیین سوم خواهیم پرداخت.

هفتم: صفات خداوند، که صاحب المیزان در تبیین دوم بدان عنایت داشت، عبارت است از: ملک و سلطنت خداوند و این که همه چیز و

۱- به عنوان نمونه، در معراج السعادة، مرحوم ملا احمد نراقی، در علاج حسد می‌گوید: «چنانچه حسود به دقت تأمل کند می‌فهمد او در مقام عناد و ضدیت با رب عباد است، زیرا که هر که را نعمتی و کمالی است از رشحات فیض واجب الوجود است و مقتضای حکمت شامله و مصلحت کامله‌ی او، پس مشیت و اراده‌ی او چنین اقتضا فرموده است که آن نعمت از برای بنده حاصل باشد و این حسود مسکین زوال آن را می‌خواهد...» [نراقی، احمد، معراج السعادة، ص ۳۸۴].

همه‌ی خوبی‌ها و زیبایی‌ها از آن اوست، عزّت، قوّت و قدرت مطلقه‌ی خداوند، حقّ و قیومیّت خداوند و این که هیچ یک از موجودات استقلال ندارند.

آیا می‌توان صفات بیشتری از خداوند را مورد توجّه قرار داد و از هر صفتی به کسب فضایل مرتبط با آن صفت و ریشه‌کنی رذیلت‌های متضاد آنها پرداخت؟

پاسخ این سؤال را نیز در تبیین سوم بیان خواهیم کرد.

نقش توحید در تهذیب اخلاق در تبیین دوم (توحید خالص کامل)

بادقّت و تأمّل در مطالبی که از صاحب‌المیزان نقل شد و نیز ملاحظاتی که به دنبال آن بیان گردید، نقش اعتقاد به توحید در تهذیب اخلاق براساس این تبیین معلوم می‌شود.

اگر انسان به صفات خداوند متعال - که در این تبیین مورد نظر است - اعتقاد توحیدی خالص کامل نداشته باشد، به تهذیب اخلاق (که عبارت است از تخلّی از ردّایل و تحلّی به فضایل) دست نخواهد یافت، زیرا اگر ذره‌ای اعتقاد شرک آمیز (شرک خفی) به صفات خداوند در او وجود داشته باشد، مثلاً در ایمان به قدرت خداوند هنوز به باور کامل نرسیده باشد که همه‌ی قدرت و قوت از آن اوست و برای دیگران بهره‌ای از قدرت استقلالی قایل باشد، در ازاله‌ی صفت مذموم ترس از خود - به عنوان مثال - به طور کامل موفق نخواهد بود.

البته مؤمنان بسته به شدت و ضعف ایمان خود در درک این اعتقاد توحیدی که مثلاً همه‌ی قوّت و قدرت از آن خداست متفاوتند، لذا

قرآن شریف می‌فرماید: ﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾؛^۱ یعنی بیشتر مؤمنان، در عین ایمان به خداوند، مشرک^۲ هستند، زیرا گاهی با نگاه استقلالی به موجودات، وسایط و انسان‌های دیگر را در کسب عزت و قدرت و... دخیل می‌دانند.

برخی از مؤمنان، پس از طی این مرحله (شُرک خفی)، کم‌کم به توحید خالص و کامل دست می‌یابند و ریشه‌ی تمام رذایل از وجود آنان زدوده خواهد شد و به صفات اضداد آن متصّف خواهند گردید.

ج : توحید جامع اسماء و صفات^۳

برای تبیین توحید «جامع اسماء و صفات» به توضیح آن در دو بخش علمی و عملی می‌پردازیم:

تبیین علمی توحید جامع اسماء و صفات:

قرآن شریف، ذات خداوند - جلّ جلاله - را به طور کلی^۴ و یا موردی^۵ به اسماء حسنی و صفات جمال و کمال متصّف می‌کند و آن ذات مقدّس را از نقص و عیب و کاستی مبرا می‌داند.^۶ اثبات این صفات برای ذات حق در قرآن همراه با نگاه توحیدی است؛ یعنی همه‌ی کمالات و زیبایی‌ها و همه‌ی چیزها از آن او^۷ و هر رخدادی

۱- یوسف، ۱۰۶ ترجمه: «و بیشتر آنان ایمان به خدا نمی‌آورند مگر آن که آنان مشرکند».

۲- مقصود از شرک، شرک خفی است. در این باره به تفاسیر، از جمله تفاسیر روایی، مثل تفسیر صافی در ذیل آیه ۱۰۶ سوره‌ی یوسف، مراجعه شود.

۳- این تبیین را نویسنده با الهام از تبیین صاحب المیزان (تبیین دوم: توحید خالص کامل) ارائه کرده است.

۴- ﴿كُلُّ الْأَسْمَاءِ الْحُسْنَى﴾؛ ترجمه: «برای خداوند نام‌های نیکویی است» [حشر/۲۴].

۵- مانند صفت رحمان و رحیم و علیم و قدیر و... .

۶- مانند آیاتی که خداوند را تسبیح می‌کند.

۷- ﴿كُلُّ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ﴾ [حج/۶۴].

به اذن و اراده و مشیت اوست^۱ و سایر موجودات خود و هر چه از کمالات و زیبایی‌ها دارند، همه از اوست و اگر توانایی و عزت^۲ و علم دارند از او دارند. این حقیقت برای آنان که با معارف قرآن آشنایی اجمالی دارند، روشن است.

اکنون به بیان نقش توحیدی اسماء الله^۳ در تهذیب اخلاق - تحلی به فضایل و تخلی از رذایل - می‌پردازیم.

۱- حکمت^۴ و عدل^۵

اعتقاد به حکمت خداوند و این که همه‌ی کارهای او از روی حکمت و عدل است موجب می‌شود بنده به خداوند حسن ظن داشته باشد و از صفت رذیله‌ی «بد گمانی به خداوند» دور ماند و از صفت رذیله‌ی «حسادت» بری شود؛ چون حسادت نوعی بد گمانی به خداوند و اعتراض به تقسیم نعمت‌ها از سوی اوست.

همچنین لازمه‌ی این دو صفت این است که خداوند جزا دهنده باشد؛ به کارهای خوب پاداش و به کارهای بد کیفر دهد، و این حقیقت، شوق به پاداش و خوف بنده از عدل خداوند را به دنبال دارد و بنده در این صورت، عبادت حق را از روی خوف پیشه می‌کند.

۱- ﴿وَلَا رُطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِی كِتَابٍ مُّبِیْنٍ﴾؛ ترجمه: «هیچ تر و خشکی در جهان نیست جز آن که در کتاب مبین است» [انعام/۵۹].

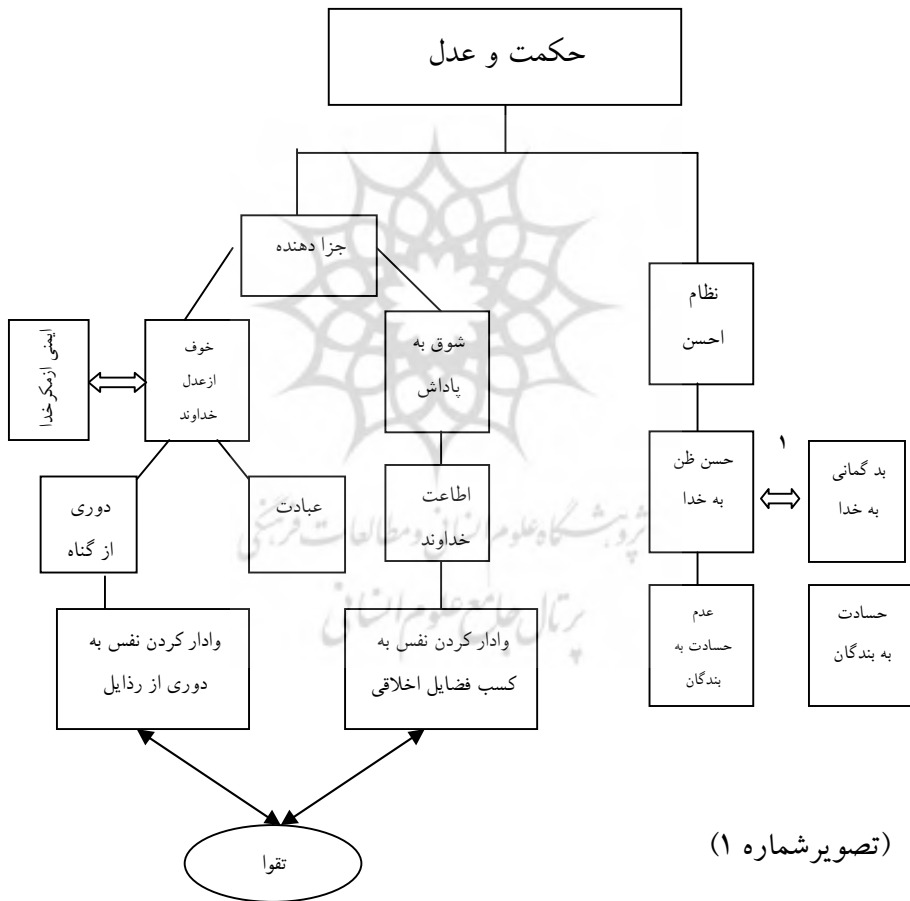
۲- ﴿قُلُّهُ الْعِزَّةُ جَمِیْعًا﴾؛ ترجمه: «پس تمام عزت خاص خداست» [فاطر / ۱۰].

۳- ترتیب منطقی در نقش توحیدی اسماء الله در تهذیب اخلاق یافت نشد، اما از آنجا که انسان در کسب فضایل و رذایل ابتدا به نفع و ضرر خود توجه دارد، و نفع و ضرر اخروی با عدل خداوند ارتباط دارد، و گویا مؤمن در سیر اخلاقی و تربیتی خود ابتدا با این نام خداوند مرتبط می‌شود، از این رو، صفت حکمت و عدل را مقدم داشتیم.

۴- آیات بسیاری بر حکمت خداوند دلالت دارد، مانند سوره ی بقره، آیات ۳۲، ۱۲۹، ۲۰۹، ۲۲۰، ۲۲۸ و...

۵- آیاتی که نفی ظلم از خداوند می‌کند، مانند آیه ی ۱۰۸ آل عمران: ﴿وَمَا اللّٰهُ بِیْرِدُ ظُلْمًا لِّلْعٰلَمِیْنَ﴾؛ ترجمه: «و خداوند هرگز به جهانیان اراده ستم نخواهد کرد» و آیات دیگر.

این خوف موجب اطاعت و دوری از عصیان می‌شود؛ و این جاست که بسیاری از مؤمنان به طور عموم در ابتدای راه بسیاری از خوبی‌ها و فضایل را درسایه‌ی اطاعت و شوق به پاداش کسب می‌کنند و از بسیاری از بدی‌ها و رذایل در سایه‌ی دوری از عصیان خودداری می‌نمایند و سرانجام به نوعی تقوا و خود نگه داری نایل می‌شوند. و نیز چون بنده به صفت خوف از عدل خداوند رسید، از صفت مذموم ایمنی از مکر خداوند پاک می‌شود. (تصویر شماره ۱)



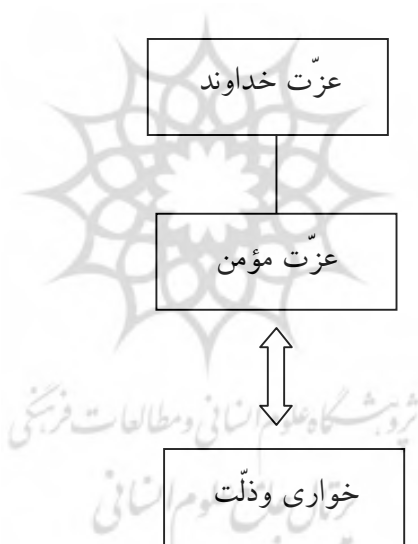
(تصویر شماره ۱)

۱- این علامت در همه تصاویر نشانه‌ی ضدیت صفت رذیلت با فضیلت است.

۲- عزّت

مؤمنان با باور توحیدی خود در می یابند که همه‌ی عزّت از آن خداست^۱ و اوست که عزّت می‌بخشد و خواری می‌کند و حقیقتاً عزّت برای پیامبرش و مؤمنان است.^۳

ایمان به حقیقت توحیدی، موجب می‌شود، مؤمن، عزّت را از خداوند طلب کند و از اینکه عزّت خود را از غیر او جوید بر حذر و از خواری شدن نزد مخلوق دور ماند. (تصویر شماره ۲)

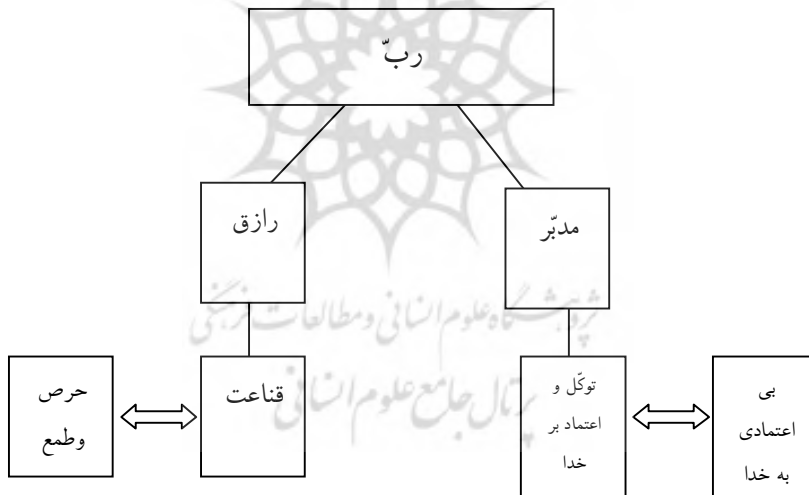


(تصویر شماره ۲)

۱- «فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا» ، با ترجمه: «پس همانا عزّت ، همه ، نزد خداست» [نساء / ۱۳۹] .
۲- «تَعِزُّ مَنْ نَشَاءُ وَتَذِلُّ مَنْ تَشَاءُ» ترجمه: «به هر که خواهی ، عزّت بخشی و هر که را خواهی خوار گردانی» [آل عمران / ۲۶] .
۳- «لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ» ، ترجمه: «و عزّت مخصوص خدا و رسول و مؤمنان است [منافقون / ۸]

۳- ربّ^۱

خداوند تنها روزی رسان و مدبّر امور مخلوقات خود از جمله انسان‌هاست. لازمه‌ی اعتقاد توحیدی به ربوبیت حق این است که انسان او را تنها روزی دهنده و مدبّر امور خود و سایر مخلوقات بشمارد و تقسیم و اندازه‌ی روزی و اندازه‌ی برخوردارگی از نعمت‌ها را به دست او بداند. لازمه‌ی این باور، توکل در همه‌ی امور، از جمله در روزی، برخداست. بنده چون این حقیقت توحیدی را دریافت، قانع می‌شود و می‌داند بهره‌وری از نعمت اندازه دارد. در این صورت، تنها، وظیفه‌ی خود را انجام می‌دهد و از صفت حرص و طمع دور می‌شود. (تصویر شماره ۳).



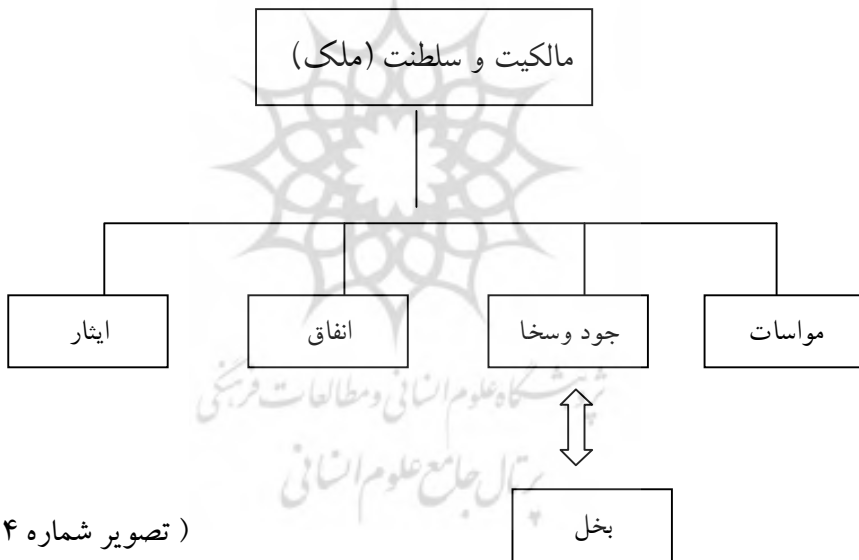
(تصویر شماره ۳)

۱- ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾؛ ترجمه: «حمد خدای را که پروردگار جهانیان است». [حمد / ۲]

۴- مالکیت و سلطنت (ملک)

از آن جا که همه چیز از آن خداست^۱ و سلطنت و حق تصرف در آن هم از آن اوست^۲ و کسی جز به اذن او قادر به تصرف نیست، مؤمن موحد خود را مالک چیزی، حتی خودش، نمی داند و حق تصرف در چیزی برای خود قایل نیست، مگر به اجازت او.

از این رو از آن چه خداوند به وی داده به دیگران می بخشد، انفاق می کند و با دیگران مواسات می نماید و از صفت رذیله‌ی بخل دور می شود و از خود نیز به راحتی می گذرد (تصویر شماره ۴).



(تصویر شماره ۴)

۱- «كُلُّ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ»؛ ترجمه: «برای اوست آن چه در آسمان ها و زمین است»، و آیات دیگر [بقره / ۲۵۵].
۲- «لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا فِيهِنَّ»؛ ترجمه: «پادشاهی آسمان ها و زمین و آن چه در آن هاست از آن خداست». [مانده / ۱۲]
۳- «قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكُ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ»؛ ترجمه: «بگو بار خدایا مالک سلطنت و پادشاهی عالم توهستی به هر که خواهی سلطنت بخشی و از هر که خواهی باز ستانی». [آل عمران / ۲۶].

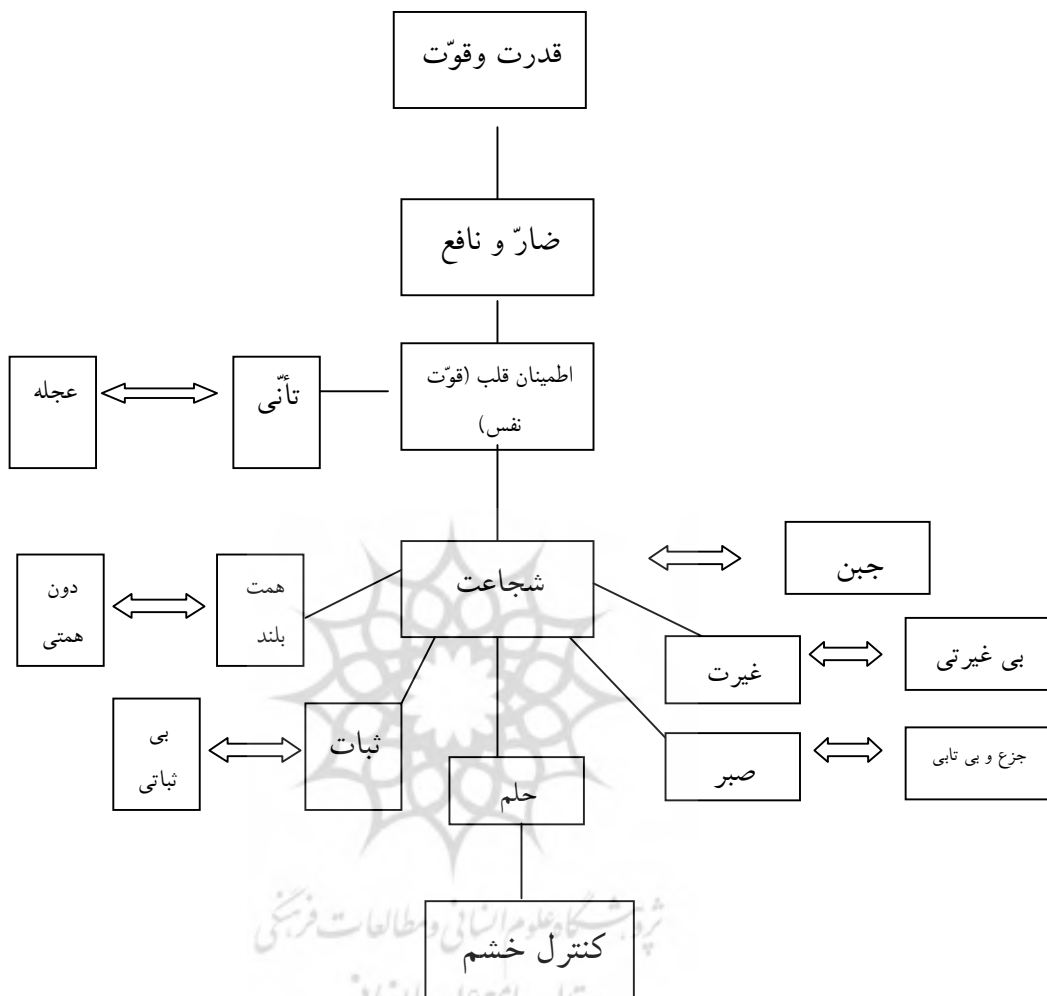
۵- قدرت و قوت^۱:

انسان مؤمن با باور این مطلب که همه ی قدرت‌ها و توانایی‌ها از آن خداوند است و نیروی خودش و دیگران از آن او و در اختیار و به اذن و مشیت اوست، به باور توحیدی دیگری می‌رسد؛ که ضارّ و نافع، خداوند است و هر خیر و نفعی که به انسان می‌رسد بدون اذن و مشیت او امکان ندارد.^۲ این باور باعث می‌شود مؤمن قوت [نفس] و اطمینان دل پیدا کند. اطمینان دل، فضیلت شجاعت را به همراه دارد.

مؤمن، با اتصاف به فضیلت شجاعت، از رذیله‌ی ترس (جبن) و خوف مذموم (از غیر خداوند) بری می‌شود. قوت نفس و شجاعت، همّت بلند را در پی دارد و موجب می‌شود، مؤمن، از صفت رذیله‌ی دون همتی رهایی یابد. فضیلت تائی نیز به اطمینان قلب باز می‌گردد. با این فضیلت، او از صفت رذیله‌ی ضدّ آن، یعنی عجله، پاک می‌شود. قوت نفس و شجاعت و تائی، تحمّل انسان را در سختی‌ها زیاد می‌کند که لازمه‌ی آن صبر و حلم و ثبات و غیرت و حمیت^۳ می‌باشد.

مؤمن، پس از اتصاف به فضیلت صبر، از ضدّ آن که بی‌تابی و جزع است، پاک می‌شود، و نیز با اتصاف به صفت حلم و بردباری، به کنترل خشم نایل می‌شود، و فضیلت ثبات او را از اضطراب و بی‌ثباتی نجات می‌دهد، و با کسب فضیلت غیرت از بی‌غیرتی خالی می‌شود. (تصویر شماره ۵).

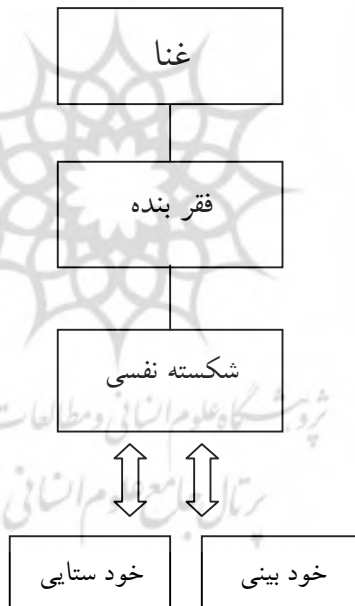
۱- «أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا»؛ ترجمه: «این که، قوت همه از آن خداست» [بقره / ۱۶۵].
۲- «وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بَصْرًا فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يَمْسَسْكَ بَخِيرًا فَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»؛ ترجمه: «اگر از خداوند به تو ضرری رسد هیچ کس جز او نتواند تورا از آن ضرر برهاند و اگر از او به تو خیری رسد او بر هر کاری تواناست» [انعام / ۱۷].
۳- غیرت یعنی تلاش برای پاسداری از چیزی که حفظ آن لازم است. در این باره ر.ک: دیلمی، احمد و آذربایجانی، مسعود، اخلاق اسلامی، ص ۱۳۶.



(تصویر شماره ۵)

۶ - غنا^۱

مؤمن با درک این حقیقت توحیدی که خداوند، تنها بی‌نیاز است و همه‌ی موجودات عین ربط و وابستگی و عین فقر و نیاز به خداوند هستند، برای خود چیزی قایل نیست و منیت از وجود او رخت برمی‌بندد. درک فقر و نیاز به ذات بی‌نیاز برای او شکسته نفسی در پی دارد و اضداد آن که عجب (خود بینی) و فخر و خودستایی است، از وجود او زدوده خواهد شد. (تصویر شماره ۶)

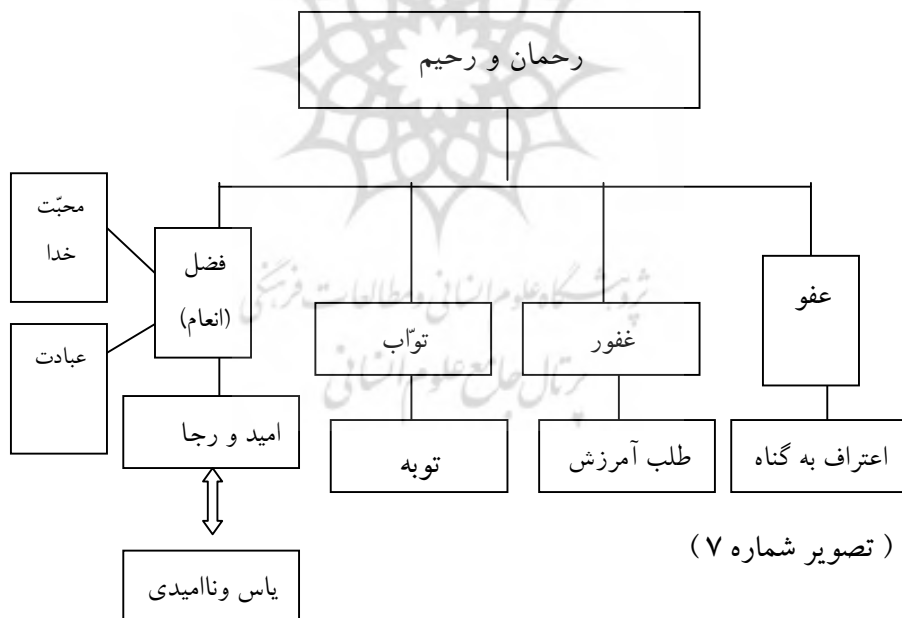


(تصویر شماره ۶)

۱- ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ﴾، با ترجمه: «ای مردم! شما همه به خداوند محتاجید و خداست تنها غنی و بی‌نیاز ستوده» [فاطر / ۱۵].

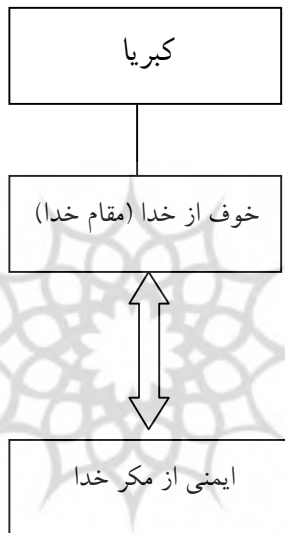
۷- رحمان و رحیم^۱

چون بنده دانست پرودگار او نسبت به همه‌ی بندگان خود رحمت عام و نسبت به بندگان خاص رحمت ویژه دارد- و لازمه‌ی این رحمت بی انتها عفو و بخشش و فضل و گذشت از گناهان آنان است- و با اعتقاد توحیدی به این که پناهگاه دیگری ندارد تا او را مورد لطف خود قرار دهد، از تقصیرش عذر می‌خواهد و طلب آمرزش می‌کند تا خسارتش را جبران کند، به سوی او باز می‌گردد و توبه می‌کند و به فضل و رحمت او امیدوار می‌شود و از یأس و ناامیدی پاک می‌شود. و چون خدا را منشأ فضل و رحمت دید، او را از روی طمع عبادت نمی‌کند، بلکه محبت او را به دل می‌گیرد. (تصویر شماره ۷)



۸- کبریا^۱

درک توحیدی مقام جلال و کبریایی بی نهایت خداوند و این که همه‌ی بزرگی از آن اوست، خوف مقدس بنده از او را به دنبال دارد و در پی آن از صفت مذموم ایمنی از مکر خدا بری می‌شود. (تصویر شماره ۸)



(تصویر شماره ۸)

۱- «وَكَلَّمَ الْكَبِيرَاءَ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»؛ ترجمه: «و مقام جلال و کبریایی در آسمان‌ها و زمین مخصوص اوست». [جائیه / ۳۷]

۹- مختار

در نگاه توحیدی، خداوند متعال مختار است و هر چه بخواهد در عالم انجام می‌دهد و دیگران را اختیاری در نظام عالم نیست. ^۱حتی کوچک‌ترین نفعی که از مخلوقات دیگر به انسان می‌رسد باز به اختیار اوست.

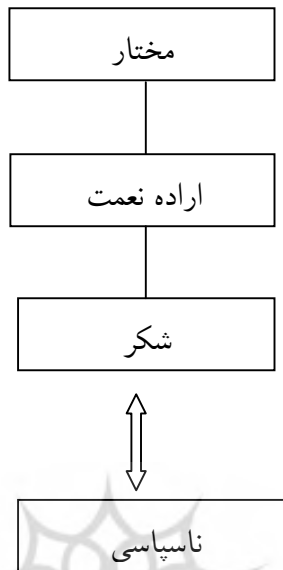
توجه به این صفت، فضیلت شکر را در بنده پدید می‌آورد؛ زیرا خداوند قادر بود و اختیار داشت ^۲ تا او را هیچ نعمتی ندهد، نه او را خلق کند و نه روزی دهد، حال که خداوند اراده‌ی نعمت بر او کرد با آن که توانایی غیر آن را داشت، بنده - چون نفع خود را می‌بیند - خشنود می‌گردد و این خشنودی را بر زبان می‌آورد.

از این رو، خداوند را برگزینش ثنا می‌کند و اظهار نعمت می‌نماید و عملاً آن نعمت را در جای خود به کار می‌گیرد ^۳ و بدین وسیله شکر او را بر این اختیار به جای می‌آورد؛ به ویژه این که می‌داند که او را در این کار نیازی نیست.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱- ﴿وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ﴾؛ ترجمه: «و خدای تو هر چه خواهد بیافریند و اختیار کند [برگزیند] و دیگران را [در نظم عالم] اختیاری نیست» [قصص / ۶۸].
۲- لازم به دقت است که اختیار، در شکر گزاری نقش اساسی دارد. از این روست که از جمادات که واسطه‌ی نعمت هستند، شکر به عمل نمی‌آید، و نیز کسی را که بدون اختیار انعامی کند، شکر نمی‌گویند. بر این اساس، فضیلت شکر به مختار بودن خداوند و سپس به اراده‌ی نعمت باز می‌گردد. در حالی که آنچه ابتدا به ذهن خطور می‌کند ارجاع صفت شکر به معطی بودن خداوند تعالی است. والله العالم.

۳- المیزان، ج ۴، ص ۳۸ و ج ۱۶، ص ۲۱۵.



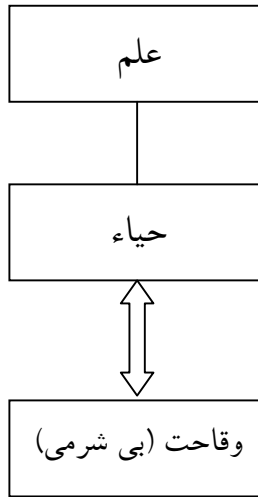
(تصویر شماره ۹)

۱۰ - علم

مؤمن، بر پایه‌ی درک توحیدی خود، حق را تنها عالم مطلق به اسرار و اعلان و آشکار و نهان و پیدا و ناپیدا می‌داند و چون خود را در محضر ناظری آگاه و محترم می‌بیند حیا می‌کند.

حیاء یکی از مهم ترین صفات نفسانی است که تاثیر باز دارندگی فراوانی بر حوزه‌های مختلف زندگی اخلاقی ما دارد. ضد این صفت وقاحت و بی‌شرمی است.^۱ (تصویر شماره ۱۰)

۱- ر.ک: دیلمی، احمد و آذربایجانی، مسعود، اخلاق اسلامی، ص ۱۴۶.

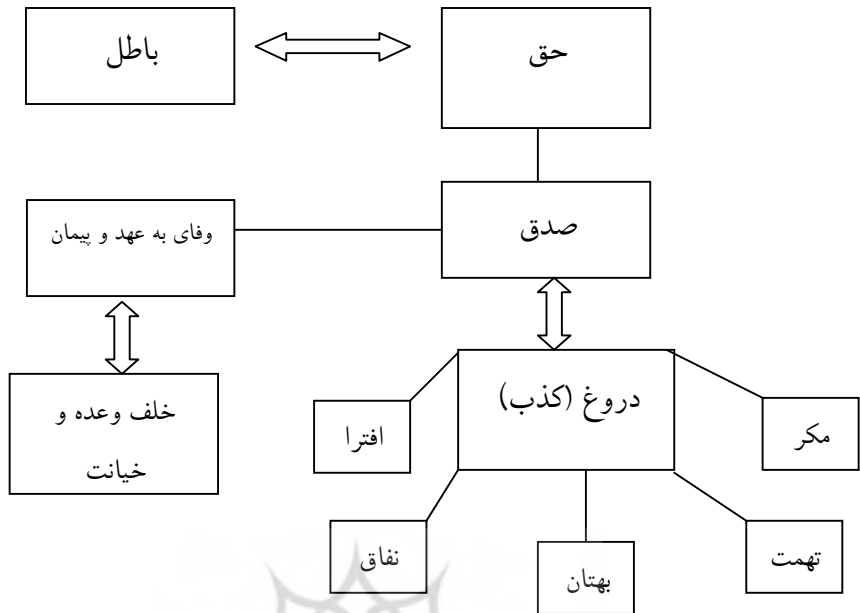


(تصویر شماره ۱۰)

۱۱ - حق

یکی از صفات خداوند تعالی «حق» است. حق را در کتب تفسیری به معنای واقع و ثابت و پایدار دانسته‌اند. بر پایه‌ی این صفت، در او و افعال او باطل راه ندارد، هر چه او می‌کند و می‌خواهد حق است و باطل را در آن ورودی نیست. با این وصف، مؤمن به حق و مظاهر آن، که صدق و وفای به عهد و پیمان است، روی می‌آورد و از باطل، خیانت، خلف وعده، دروغ، افتراء، بهتان، حيله و مکر و دغل‌نمایی و مانند آن دور می‌ماند. (تصویر شماره ۱۱).

۱- ﴿ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمُ الْحَقُّ﴾؛ ترجمه: «این چنین است خداوند پروردگار حق شما» [یونس / ۳۲].
 ۲- المیزان، ج ۷، ص ۱۱۸.



(تصویر شماره ۱۱)

۱۲- الله (مستجمع جمیع صفات جمال^۱ و کمال)

تا به حال به یک یا دو صفت از صفات و اسماء حسناى خداوند در بیان تهذیب اخلاق نظر داشتیم، اکنون به همه‌ی صفات جمال و کمال^۲ که کلمه‌ی الله برای چنین معنایی وضع شده است، نظر می‌افکنیم.

۱- در تعریف لفظ جلاله گویند: ذات واجب الوجود که دارای همه‌ی صفات کمال است، و در هر حال، صفات جمال نیز در ضمن صفات کمال قرار می‌گیرد. از آن جا که در این مبحث عنایت ویژه‌ای به صفات جمال است جداگانه ذکر شد. درباره‌ی معنای الله ر. ک: المیزان، ج ۱، ص ۱۸.

۲- ﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى﴾؛ ترجمه: «از آن اوست نام‌های نیکو» [حشر / ۲۴] و نیز [اعراف / ۱۸۰]، [اسراء / ۱۱۰] و [طه / ۸].

انسان چون به ذات خود بنگرد و آثار و کمالات خود را ببیند لذت می‌برد و آن را دوست می‌دارد، مؤمن از آن جا که به سر منشأ کمالات نظر دارد، هنگامی که به جمیع صفات جمال و کمال حق می‌نگرد و همه‌ی خوبی‌ها و کمالات و زیبایی‌ها را به نحو علی‌الاطلاق در او می‌بیند، هر چه خوبی، کمال و زیبایی در خود و دیگران است را از او می‌داند. از این رو، محبت وی به ذات حق متوجه می‌گردد، و قرب حق تعالی نهایت آرزوی وی می‌شود. محبت او به خدا باعث می‌شود همیشه یاد او کند و به ذکر او پردازد و از حبّ شهوات (شهوت پرستی) و حبّ دنیا (دنیاپرستی) و حبّ ریاست پاک شود؛ زیرا حبّ اینها با یاد خدا جمع نخواهد شد.

این محبت همچنین او را به اطاعت حق و نیز پیامبرش صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ می‌کشاند و از فسق و معصیت دور می‌دارد؛ چرا که دوستی خدا با عصیان وی جمع نمی‌شود.

محبت به او - جل و اعلیٰ - همچنین او را به سوی اخلاص می‌کشاند و از ریا (شرک خفی) پاک می‌گرداند. نیز موجب می‌شود آنچه را خداوند دوست و دشمن دارد او نیز دوست و دشمن بدارد و به حبّ فی الله و بغض فی الله می‌رسد.

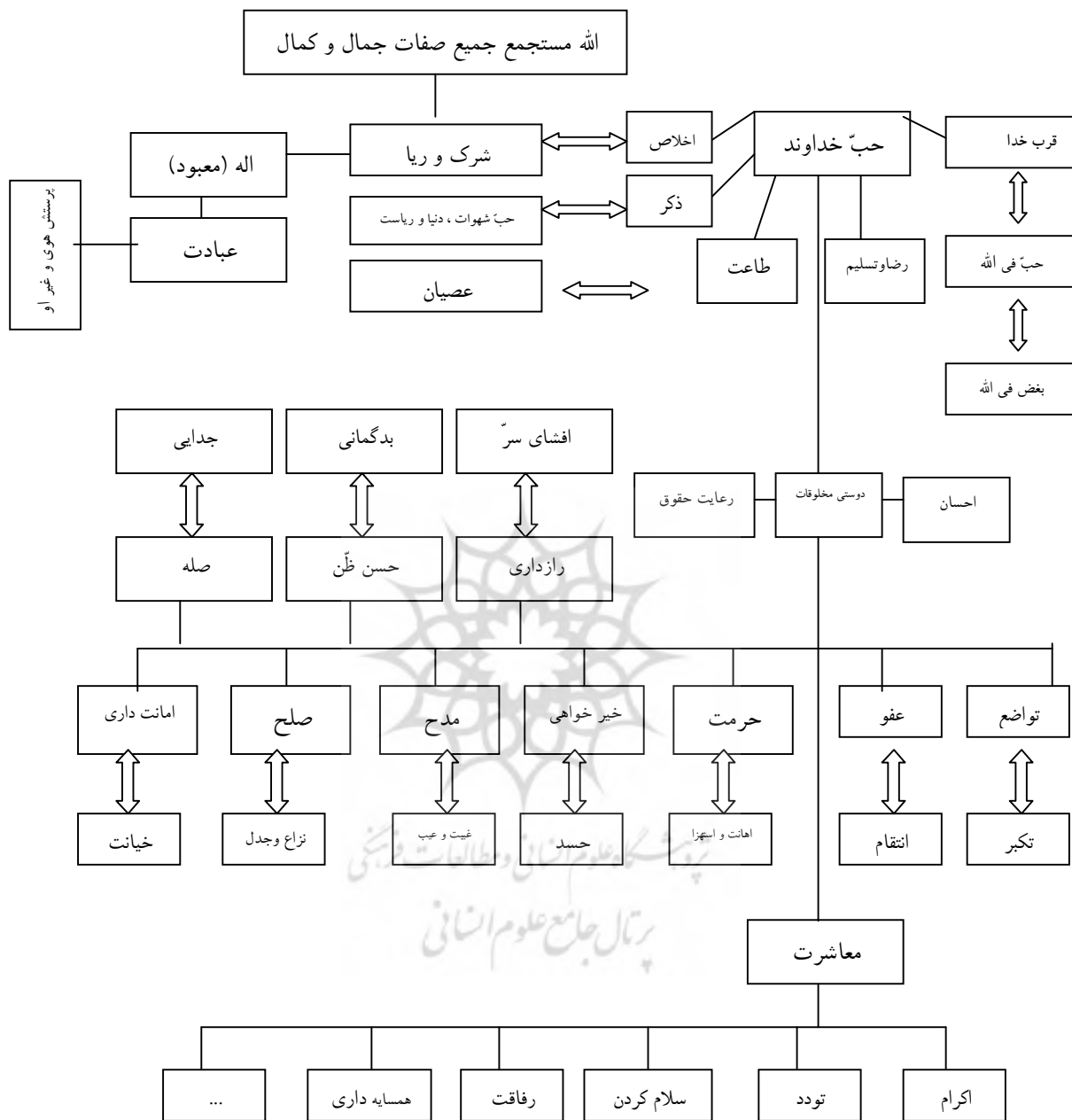
در نتیجه، هر کاری را که ذات حق در حق وی و دیگران انجام دهد دوست خواهد داشت و بر این اساس به مقام «رضا» نایل خواهد شد. که هر چه از دوست رسد نیکوست. و نیز چون بنده‌ی مؤمن حق تعالی را

۱- «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ»؛ ترجمه: «بگو اگر خدا را دوست دارید از من - رسول - پیروی کنید تا خدا شما را دوست بدارد». [آل عمران / ۳۱].

دوست داشت، آثار و مخلوقاتش به ویژه مؤمنان را دوست خواهد داشت، زیرا خداوند خود و کمالات و آثارش را نیز دوست دارد. لازمه‌ی دوستی مخلوقات، به ویژه مؤمنان، آن است که به آنان احسان کند، و حقوق آنان را رعایت نماید، و برای آنان تواضع کند، به آنان حسن ظن داشته باشد و بدگمان نباشد، از آنان در گذرد و انتقام نگیرد، حرمت آنان را نگه دارد و از اهانت به آنها پرهیزد و آنان را مورد استهزا قرار ندهد، به آنان صله کند و جدا نشود، خیر خواهی ایشان کند و حسد نوزد، مدح آنان در پیش گیرد و از غیبت و عیب جویی آنان پرهیزد، با آنها از در صلح و صفا در آید و از نزاع و جدل اجتناب کند، راز دار و امانت دار آنان باشد و خیانت نکند و با ایشان معاشرت داشته باشد.^۱

و بنده چون الله را دارای همه‌ی صفات کمال و جمال بی نهایت دانست، حمد او می‌کند، یعنی دل و زبان وی به ستایش و مدح او گویا می‌شود و او را سزاوار پرستش می‌داند و اله و معبود خود می‌گیرد و از پرستش هوی و هوس خود و پرستش غیر او دوری می‌کند. (تصویر شماره ۱۲).

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



(تصویر شماره ۱۲).



تبیین عملی توحید جامع اسماء و صفات

هر انسانی که در جامعه‌ای زندگی می‌کند، بسته به فرهنگ آن جامعه، پاره‌ای از فضایل اخلاقی را می‌پذیرد و خود را به آن متصف می‌کند و از رذیلت‌هایی که در نظر آن جامعه منفی است خود را دور نگه می‌دارد.

این همه، با انگیزه و غرض دنیوی و برای آسایش خود و کسب شهرت است. همین انسان اگر مسلمان شد، برای خود در میان مسلمانان چارچوب دیگری می‌بیند و ناچار است خود را با رفتار جامعه‌ی مسلمان هماهنگ کند و باز برای دنیای خود اندیشه می‌کند تا خون و مال او محفوظ بماند!

این انسان مسلمان اگر اعتقاد ظاهری وی، باور علمی و یقینی شود - حتی در ابتدای کار و در مراحل ضعیف ایمان - رفته رفته نظر او به اسماء الهی و توحید آن جلب می‌شود.

او در برابر خود نفع و ضرر واقعی را که همان آخرت است می‌بیند. درست است که او همه‌ی صفات و اسماء خداوند را پذیرفته است، اما در سیر اخلاقی و تربیتی خود، ابتدا صفت جزا دهندگی خداوند و این که او تنها جزا دهنده‌ی خوبی‌ها و بدی‌ها و مالک روز جزاست، توجه او را جلب می‌کند.

این جاست که خداوند را از روی خوف عبادت می‌کند و خود را به بسیاری از فضایل در سایه‌ی اطاعت خداوند^۲ وادار می‌کند و از بسیاری از رذایل در سایه‌ی دوری از گناه باز می‌دارد و حالت تقوا و خود نگه داری برای او حاصل می‌شود.

این مرحله از تقوا او را رشد می‌دهد و ایمان توحیدی او را از سرچشمه‌ی عمل سیراب می‌نماید، زیرا اعمال در رشد عقاید و ایمان اثر متقابل دارند.^۳ کم کم اعتقاد توحیدی او به اسماء الهی بیشتر می‌شود و

۱- ر. ک: کلینی، محمد، الکافی، ج ۲، ص ۲۴.

۲- در عبادت و اطاعت خداوند اطاعت پیامبر و ائمه علیهم‌السلام نیز داخل است.

۳- کلینی، محمد، الکافی، ج ۲، ص ۳۸.

هر مرحله‌ی ایمان و یقین توحیدی به هر یک از اسماء او را در مسیر تربیت پیش می‌برد.

چنان که پیش از این بیان شد، برخی از این اسماء، مانند منعم بودن خداوند، محبت خداوند را به دنبال دارد. این محبت او را در ادامه‌ی راه کمک بسیار می‌کند تا بالاخره نظر ایمانی - توحیدی وی به همه‌ی صفات جمال و کمال که لفظ مبارک الله بر آن دلالت دارد جلب شود و همه‌ی خوبی‌ها و کمالات و زیبایی‌ها را در او ببیند، و هر چه خوبی و کمال و زیبایی در خود و دیگران است را با نگاه موحدانه از او بداند.

همین امر باعث می‌شود خداوند را به شدت دوست داشته باشد.^۱ این محبت سر منشأ کسب همه‌ی فضایل و دوری از همه‌ی رذایل خواهد شد و از آن پس همه چیز او خدایی و رذیلت از وجود او اساساً ریشه کن می‌شود.

و نیز چون خداوند را مستجمع جمیع صفات جمال و کمال دانست او را عبادت می‌کند، امانه از روی ترس از عذاب یا طمع به نعمت‌های او، بلکه به خاطر آن که او را - جلّ جلاله - سزاوار پرستش و اهل آن می‌داند.

در این تبیین، مؤمن، در مراحل ابتدایی خدا را از روی خوف عبادت می‌کند و هدف از تحصیل فضایل و دوری از رذایل، کسب سعادت دنیوی و اخروی است، ولی در مراحل بعدی با کسب محبت خداوند - که نتیجه‌ی درک توحیدی از منعم بودن خداوند است - هدف او از تحصیل فضایل و دوری از رذایل به قرب محبوب تعالی می‌یابد.

۲- «وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ»؛ ترجمه: «و آن‌ها که اهل ایمانند خدای را به کمال محبت دوست دارند» [بقره/۱۶۵].

مقصود از درک توحیدی اسماء و صفات خداوند درک عقلی و فلسفی نیست، زیرا درک عقلی از توحید اسماء الهی چندان اثری در کسب فضایل ندارد، بلکه مقصود درکی است که ثمره‌ی ایمان و یقین قلبی است، یقینی که از وهم و خیال گذشته و نفس را از آن حظّ و بهره‌ای است و خود دارای درجات و مراتبی^۱ است.

نقش توحید در تهذیب اخلاق در تبیین سوم (توحید جامع اسماء و صفات)

از توضیحاتی که در دو بخش پیش گفتیم نقش توحید در تهذیب اخلاق آشکار شد، زیرا اعتقاد ایمانی موحدانه نسبت به اسماء و صفات حق تعالی، زمینه ساز اتصاف به فضایل اخلاقی و بالنتیجه پاک شدن از رذایل اخلاقی است. اگر اعتقاد توحیدی از اسماء و صفات گرفته شود، اعتقاد شرک آلود جایگزین آن می‌شود و در آن صورت توجه به اسماء و صفات الهی نقشی در تهذیب اخلاق نخواهد داشت.

این مطلب با تفصیلی که در تبیین علمی توحید جامع اسماء و صفات برای بیان نقش نام‌های خداوند در کسب فضایل و رفع رذایل آمد، به خوبی آشکار می‌شود.

ملاحظات چند در تبیین سوم (توحید جامع اسماء و صفات)

اول: تبیین سوم نسبت به تبیین دوم عمومیت بیشتری دارد، یعنی مؤمنان زیادی را که در مراحل ابتدایی ایمان و باور قلبی قرار دارند شامل می‌شود (شامل مؤمنانی که به صفت عدل و حکمت خداوند - که صفت جزا دهندگی خداوند را سبب می‌شود - ایمان دارند)؛ زیرا بیشتر مؤمنان

خداوند را از روی خوف عبادت می کنند، و خواص - بسته به قوت و شدت ایمان خود - از درک توحیدی اسماء و صفات بهره مند می شوند.

دوم: در این تبیین نیز، مانند تبیین دوم، سخنی از درک شهودی موقتی نیست و ایمان قلبی و یقین و ازدیاد و اشتداد آن مطرح است.^۱

سوم: درک توحیدی این تبیین نیز، مانند تبیین دوم، چون برق لامعی نیست که لحظه ای پدیدار شود و از بین رود، زیرا ایمان حالت ثبات و دوام دارد - اگر چه قابل شدت و ضعف است - و مؤمن پس از گناه و پشیمانی به حالت پیشین خود بازمی گردد و این حالت عارضی و موقتی است؛ مگر آن که نعوذ بالله - کلاً از ایمان منسلخ و به حالت کفر و تکذیب باز گردد.

چهارم: سرانجام این تبیین توحیدی، بر خلاف تبیین اول، اتصاف به همه ی فضایل و سپس پاک شدن از همه ی رذایل اخلاقی است.

توضیح آن که: اگر در تبیین علمی پیش گفته، پاره ای از فضایل یا رذایل اخلاقی ذکر نشده باشد، آنچه در اتصاف به دیگر فضایل و دوری از رذایل بیان شد، ما را راهنمایی می کند که چگونه از اسم یا صفتی از اسماء و صفات حق تعالی به آن فضیلت ذکر نشده متصّف و از رذیلت ضد آن پاک شویم.

پنجم: در این شیوه، مؤمن، ابتدا با صفت جزا دهندگی^۲ خداوند آشنا می شود و به خاطر طمع در پاداش و ترس از کیفر، نفس خود را به بسیاری از فضایل در ضمن اطاعت خداوند وادار می کند و نیز از

۱- ناگفته نماند ایمان و باور قلبی نیز نوعی شهود و درک باطنی است که از درک عقلی و تجربی متفاوت است.

۲- صفت جزا دهندگی خداوند به صفت عدل و حکمت باز می گردد که پیش از این توضیح آن گذشت.

بسیاری از رذایل در ضمن دوری از عصیان دور نگه می‌دارد. با ادامه‌ی رشد او و آشنایی‌اش با توحید و سایر اسماء و صفات حق و کسب فضایل که محبت خداوند در آن نقش اساسی دارد، کم‌کم رذایل از وجود او پاک و ریشه کن می‌شود.

لازم است مربیان تربیتی، از همان آغاز، دانش آشنایی با توحید اسماء و صفات و نقش آن در تربیت و کسب فضایل و ریشه کنی از رذایل را، به متربیان بیاموزند تا با رشد ایمان و یقین آنان و باور قلبی به توحید خداوند در همه‌ی اسماء و صفات، از این روش در کسب فضایل و ریشه کنی رذایل بهره مند شوند.

نیز لازم است از روش‌های معمول که عموماً نفع و ضرر دنیوی یا اخروی را گوشزد می‌کنند، به این روش روی آورند تا فاصله‌ی جامعه توحیدی از دیگر جوامع به خوبی آشکار شود.

ششم: در این تبیین، بر خلاف تبیین دوم (که اصل در آن ریشه کنی رذایل است و سپس انسان به اضداد آن متصّف می‌گردد)، اصل در کسب فضیلت‌ها و سپس دوری و ریشه کنی رذایل است.

هفتم: در این تبیین، بر خلاف تبیین اول و دوم، نقش توحیدی اسماء و صفات بیشتری در کسب فضایل و رذایل بیان شده است. افزون بر آن نقش یک‌جای همه‌ی صفات جمال و کمال هم تبیین شده است.

هشتم: نقش توحید در تهذیب اخلاق و درک معنای توحیدی اسماء و صفات و این که همه‌ی نیروها از آن خداست و همه چیز از آن اوست و سلطنت عالم در اختیار اوست و همه‌ی کمالات و زیبایی که دیگران دارند از او دارند و ... به این معنا نیست که انسان هیچ گونه اختیاری از

خود ندارد. اصولاً نقش اختیار انسان در بها دادن به حرکت او به سوی خداوند انکار ناپذیر و از اصول نظام اخلاقی اسلام است.^۱

نهم: در تبیین علمی توحید جامع اسماء و صفات، نقش برخی از اسماء و صفات در تهذیب اخلاق بیان شد. ممکن است کسب یک فضیلت در ارتباط با چند صفت از صفات حق تعالی باشد، مثلاً عبادت هم با صفت جزادهندگی خداوند - که عبادت از روی ترس است - و هم با صفت منعم بودن خداوند - که عبادت از روی طمع است - و هم با صفات کمال و جمال - که عبادت خداوند از روی اهلیت خداوند برای عبادت است - در ارتباط است.

دهم: با این تبیین و رابطه‌ی اسماء و صفات در تهذیب اخلاق، به خوبی آشکار می‌شود که فضیلت‌ها و رذیلت‌ها امور اعتباری و قراردادی محض نیستند، بلکه اموری واقعی و عینی هستند، به این معنی که در عالم خارج بین فضیلت‌های انسان و توحید اسماء و صفات رابطه‌ی واقعی وجود دارد؛ و این نکته‌ی بسیار مهمی است.^۲

دیگر این که این تبیین، که مبتنی بر معارف قرآن کریم است، از منظر عقلی کاملاً قابل دفاع است و می‌توان آن را به عنوان یک مکتب اخلاقی عقلانی مبتنی بر توحید اسماء و صفات به هم‌هی جهانیان عرضه داشت.

یازدهم: در این تبیین و نیز تبیین دوم، جایگاه اخلاق بندگی، مثل خوف و عبادت و توبه، به خوبی روشن می‌شود. حال آن که اخلاق

۱- ر.ک به: المیزان، ج ۱، صص ۳۵۶ و ۳۵۸؛ مصباح، مجتبی، فلسفه اخلاق، ص ۱۳۶.
۲- مصباح، محمد تقی، نقد و بررسی مکاتب اخلاقی، صص ۳۲۷-۳۳۱.

فلسفی از تبیین کامل آن عاجز است یا دست کم درصدد تبیین آن نیست.^۱

دوازدهم: اخلاق توحیدی منحصر به سه تبیین پیش گفته (غلبه‌ی توحید، توحید خالص کامل و توحید جامع اسماء و صفات) نیست، و شاید بتوان تبیین‌های دیگری از آن ارایه داد.

نتیجه

راه‌های تهذیب اخلاق (کسب فضیلت‌ها و دوری از رذیلت‌ها) منحصر به بیان فواید و دفع ضرر دنیوی یا منفعت و دفع ضرر اخروی فضیلت‌ها و رذیلت‌ها نیست، بلکه توحید، به عنوان پایه و اساس دین، در تهذیب اخلاق مهم‌ترین و کامل‌ترین و پربرترین نقش را دارد و در جامعه‌ی توحیدی پایه و اساس اخلاق شمرده می‌شود.

با بررسی شیوه‌های تربیتی موجود در کسب فضایل اخلاقی و دفع رذایل اخلاقی در جامعه، به ویژه در کتب درسی آموزش و پرورش و آموزش عالی، می‌توان زمینه را برای جایگزینی اخلاق توحیدی یا دست کم بیان آن در کنار دیگر شیوه‌ها فراهم کرد و نقش توحید را در تهذیب اخلاق با روش‌های نوین آموزشی به جامعه، به ویژه نسل جوان، انتقال داد.

با این وجود، غایت اخلاق توحیدی کسب فضایل و رذایل اخلاقی نیست؛ تهذیب اخلاق نتیجه‌ی قهری دیدگاه توحیدی است. غایت اخلاق توحیدی ابتغاء وجه الله است.^۲

۱- جمعی از نویسندگان، کتاب شناخت اخلاق اسلامی، صص ۳۰-۶۰.

۲- درباره‌ی غایت اخلاق توحیدی ر.ک: المیزان، ج ۱، صص ۳۷۳ و ۳۷۴.



منابع

۱. قرآن کریم.
۲. آمدی، غرر الحکم و درر الکلم، چاپ سوم، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۶۰ ه. ش.
۳. جمعی از نویسندگان، کتاب شناخت اخلاق اسلامی، چاپ اول، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۵ ه. ش.
۴. دیلمی، احمد و آذربایجانی، مسعود، اخلاق اسلامی، چاپ چهل و یکم، قم: دفتر نشر معارف، ۱۳۸۵ ه. ش.

۵. طباطبایی، محمدحسین، میزان، چاپ چهارم، قم: انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۱۴ه.ق.
۶. غزالی، محمد، کیمیای سعادت، چاپ اول، تهران: نشر ایمان، ۱۳۸۲ه. ش.
۷. غزالی، ابوحامد محمد، احیاء علوم الدین، ترجمه: خوارزمی، مؤید الدین محمد، چاپ سوم، تهران: انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۷۴ه. ش.
۸. کلینی، محمد، کافی، چاپ چهارم، تهران: دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵ه. ش.
۹. مبارک، زکی، الاخلاق عند الغزالی، چاپ اول، بیروت: دار الجیل، ۱۴۰۸ه. ق.
۱۰. مصباح، مجتبی، فلسفه اخلاق، چاپ دوازدهم، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۲ه. ش.
۱۱. مصباح، محمد تقی، نقد و بررسی مکاتب اخلاقی، چاپ اول، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۴ه. ش.
۱۲. نراقی، احمد، معراج السعادة، چاپ دوم، تهران: انتشارات رشیدی، ۱۳۶۲ه. ش.
۱۳. نراقی، محمد مهدی، جامع السعادات، قم: مکتبه الداوری، بی تا.



پروژه پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی